تذكرة الوفا - جناب درويش صدق علی

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



### جناب درويش صدق علیّ – تذكرة الوفاء - اثر حضرت عبدالبهاء

## جناب

## درويش صدق علیّ

## ﴿ هو اللّه ﴾

و از جملهء مهاجرين و مجاورين و مسجونين جناب آقا صدق علی درويش و آزاد از بيگانه و خويش بود در سلک عرفا بود و از جملهء ادبا ايّامی در کسوت فقر بسر ميبرد و از ساغر طريقت باده سلوک می‌آشاميد ولی چون مانند متصوّفين ديگر اوقات خويش را صرف حشيش اغبر نمينمود بلکه خود را از اوهام صوفيّه تزکيه و تصفيه ميکرد و جويای حقّ بود و گويای حقّ و پويا در سبيل حقّ طبع شعری در نهايت سلاست داشت و قصائدی در محامد مظلوم آفاق مينگاشت از جمله قصائد قصيده ايست که در حبس قشله گفته است شاه بيت آن قصيده اينست:

هر تار ز گيسويت صد دل بکمند آورد

دل بر سر دل ريزد چون زلف بر افشانی

باری، اين درويش آزاد در بغداد از دلبر بی نشان نشان يافت و طلوع نيّر آفاق را از افق عراق مشاهده نمود و از فيض اشراق بهره و نصيب برد مفتون دلبر آفاق گشت و مجنون يار مهربان گرديد \* هر چند ساکت و صامت بود ولی ارکان و اعضايش مانند لسان ناطق ببيان فائق بود \* چون موکب مبارک از دار السّلام در شرف حرکت بود بجان شتافت و تمنّای مهتری يعنی سايسی در رکاب مبارک کرد روز پياده با قافله پويا بود و شب بتيمار اسبها ميپرداخت بجان و دل ميکوشيد و بعد از نصف شب در بستر خواب می آرميد ولی بستر احرام بود و بالين خشتی خام \*

باری، در بين راه قصائد ميسرود و در نهايت شوق و وله غزلخوانی مينمود و سبب سرور احباب و اصحاب بود اسم با مسمّی بود صدق محض بود حبّ صرف پاک جان بود و آشفته دلبر مهربان \* در اين منصب عالی يعنی مهتری پادشاهی حقيقی مينمود و بر سلطنت جهان مفخرت ميکرد هميشه عاکف آستان بود و سر حلقه راستان تا آنکه قافله سالار عشق باسلامبول و ادرنه و سجن عکا رسيد \* در جميع اين مراحل مقيم درگاه بود و مستقيم بر ايمان و ايقان \*

در قشله شبی از قلم اعلی بنام او تخصيص يافت که هر سال درويشان در آن شب انجمنی بيارايند و گلزار و گلشنی مهيّا کنند و بذکر حقّ مشغول گردند \* بعد حقيقت درويشان از فم مطهّر بيان گشت که مقصود از درويشان نفوسی عالم گرد و شب و روز در طيش و نبرد نيستند بلکه مراد نفوسی هستند که از ماسوی اللّه فارغ و بشريعة اللّه متمسّک و در دين اللّه ثابت و بر ميثاق اللّه راسخ و بر عبوديّت الهيّه قائم و در عبادت قدمی راسخ دارند نه بمصطلح اهل ايران سر گشته و پريشان و حمل بر ديگران و سر حلقه بی‌ادبان \*

باری، اين درويش بزرگوار در ظلّ عنايت پروردگار جميع حيات را بسر برد و در نهايت انقطاع از ما سوی بود مواظبت بر خدمت مينمود و از جان و دل خدمت ببندگان حقّ ميکرد جميع را خادم بود و بر عبوديّت آستان قائم \* تا آنکه در جوار ربّ ودود خلع قميص وجود کرد و از بصر سر نابود گرديد ولی ببصيرت سرّ مشهود و بر سرير عزّت ابديّه جلوس نمود و از اسيری اين عالم عنصری رهائی يافت و در جهانی وسيع خيمه بر افراشت \* زاده اللّه قرباً و وصالاً و رزقه اللّه المشاهدة و اللّقاء فی عالم الاسرار مستغرقًا فی بحر الانوار و عليه بهاء اللّه الابهی \* قبر منوّرش در عکا است \*